باسمه تعالی

درس شماره11

۲۴/۰۸/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - آیه نبأ

**امارات معتبره(خبر واحد)**

**استدلال بر آیۀ نبأ**

بحث ما در مورد آیه نبأ بود در آیه نبأ چندتا بحث تفسیری وجود دارد که این بحثها مؤثر هست در بحث اصولی که در مورد این آیه در کتب اصولی مطرح هست. یک بحث این است که مراد از فاسق چی هست؟ عرض کردیم ابتداءً ممکن است تصور بشود مراد از فاسق در مقابل عادل هست یعنی کسی که معاصی الهی را مرتکب می‌شود یا کسی که عادل نیست حالا هر تعریفی که برای عادل کردیم برای فاسق هم مقابلش قرار می‌گیرد ولی در روایت زید شحام در مورد آیه شریفه «فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ» آمده که «الفسوق فهو الکذب، الا تسمع قول الله عز و جل: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ»» که از این استفاده می‌شود که ظهور آیه این بود کلمه فاسق به معنای کاذب هست خب سؤال این هست که از کجا این آیه ظهور در کاذب استفاده می‌شود؟ این یک نکته، نکته دوم اینکه آیا ظهور آیه نبأ در اراده کذب از فسق، ملازمه دارد با ظهور آیه «فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ»؟ این ملازمه هست یا نیست؟ در مورد مطلب اول عرض کردیم که فاسق اصل لغتش به معنای الخارج هست به معنای خروج و اینهاست یعنی الخارج عن الطریقة المستقیمة در مقابل عادل، عادل که معتدل هست در راه هست یمیناً و یساراً منحرف نشده و مسیر مستقیم خودش را دارد طی می‌کند این کلمه عادل و فاسق در اصطلاح متأخر شرعی یک اصطلاح شرعی خاص پیدا کرده عدالت یک معنایی پیدا کرده و فاسق در مقابل او قرار گرفته که خب همان مفهومی هست که در بحثهای فقهی در موردش بحث می‌کنند مثالهای مستقلی در تبیین مفهومش نوشته شده اما در اصل لغت به معنای شرعی خاص نیست به معنای

الخارج عن الطریقة المستقیمة است خب این الخارج عن الطریقة المستقیمة به تناسبات حکم و موضوع در موارد مصداقهایش متفاوت می‌شود اگر در مورد یک شخص مثلاً بنا گفتند این فاسق است یعنی روش بنایی را رعایت نمی‌کند درست بنایی نمی‌کند یک پزشک گفتند همین طور. حاج آقا شبیه همین مطلب را در مورد ثقه مطرح می‌‌فرمایند ثقه به معنای صدوق نیست ثقه به معنای قابل اعتماد هست و بعد در امور مربوط به خبر و اینها این مسئله وثاقت از اینجا در می‌آید و نتیجه‌گیری‌هایی می‌کنند که حالا من وارد آن بحث ثقه نمی‌خواهم بشوم خب در مورد آیه شریفه مطلب از این استفاده می‌شود که کأنّ چون در امور مربوط به خبر آن چیزی که عقلاءً روش مستقیم هست آن این است که آدم راستگو بیاید خبر بدهد آدم راستگو باشد در اخباراتش کسی که کاذب باشد و تعمد کذب داشته باشد یا اشتباه زیاد دارد این برخلاف روش متعارف مخبرین است مخبر مستقیم الطریقه مخبری هست که صادق است خب بحث این است حالا در آیه نبأ فسق به تناسبات حکم و موضوع به این معنی شد آیا این تناسب تلازم دارد که در آیه «فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ» همین طور باشد؟ چون اینها تناسبات حکم و موضوع به اعتبار آن حکم خاصی هست که مترتب بر این موضوع هست در آیه نبأ حکم خبر دادن و اخبار و امور مربوط به این مطلب هست در آیه حج که بحث خبر دادن و اینها نیست که شما بگویید فسق مربوط به خبر که از آن صدق استفاده بشود و فسق یعنی کسی که این صدق را ندارد و کاذب هست. این چطوری امام علیه السلام از آن آیه، استشهاد به آن آیه می‌کنند و حکم آیه «فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ» را از آیه نبأ استفاده فرمودند؟ این بحث نشد یک مراجعه جدی بکنم ببینیم در کلمات آقایان مورد بحث قرار گرفته یا می‌شود رود بحث قرار نگرفته؟ و عرض کردم در جلسه قبل اگر فسق لغتاً به معنای کذب بود خب استشهاد راحت بود می‌گفت فسق به معنای کذب است ولو یکی از معانیش هم کذب باشد آن می‌گوید مگر ندیدی استشهاد امام علیه السلام می‌خواهد بکند که فسق به معنای کذب هم آمده در آن آیه فسق به معنای کذب است اینجا هم فسق به معنای کذب است اما وقتی دلالت فسق بر کذب به تناسبات حکم و

موضوع بود و آن حکم خاصی که به فسق نسبت داده شده در این دلالت دخالت دارد طبیعتاً دو آیه‌ای با همدیگر ملازمه خواهند داشت که حکمهایشان یکی باشد به یک سنخ باشد ولی دوتا آیه‌ای که دوتا حکم مختلف دارند که نمی‌شود از یکی حکم دیگری را نتیجه گرفت. این اشکال هست. حالا من عجالتاً یک چیزی به ذهنم رسیده عرض می‌کنم این را باید باز تأمل کرد که ببینیم آیا مطلب همین طور هست یا مطلب همین طور نیست؟ آن این است که در مورد آیه شریفه گویا یک تصوری بوده در اینکه مراد از فسق مطلق ... در فسوق «فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ» مراد مطلق گناهان هست امام علیه السلام در مقام ردّ این احتمال به آن آیه اشاره می‌کنند که فسق و فاسق در همه جا به معنای کذب و کاذب وارد نشده در آن آیه شریفه فسق به معنای کذب وارد شده این مقدارش یعنی آن استشهادی که امام علیه السلام می‌فرمایند برای نفی اراده اینکه فسق به معنای فسوق به معنای معاصی هست یک روایتی اینجا

پرسش: روایتش در کتاب الحج هست یا نه؟ ... پاسخ: ذیل همین الفسوق العاصی می‌گوید در روایت ابن عباس فسوق را معاصی معنی کرده در آیه شریفه «‌الرفث فالجماع، و الفسوق المعاصی و الجدال المراء» و علی القاعده در کتابهای عامه هم باید همین مطلب مطرح باشد که این در واقع امام علیه السلام ردّ‌آن احتمال معاصی یعنی این استشهاد، استشهاد برای اثبات تمام مدعا نیست برای قسمتی از مدعا برای اینکه ببینید فسوق همیشه به معنای معاصی نیست و اتیان به معاصی الزاماً نیست این مقدارش را. اما حالا اثبات اینکه فسوق خصوص کذب هست آن را از آن آیه امام علیه السلام نخواسته استشهاد کند البته ممکن است در مورد خصوص این مطلب هم یک وجه جامعی بین هر دو باشد که هر دو هم به تناسبات حکم و موضوع از فسوق کذب استفاده می‌شود. توضیح ذلک اینکه گویا الفسوق در واقع آن گناه مشخص و بارز را که در ایام حج مرسوم بوده این را می‌خواهد نفی کند گویا اینهایی که می‌آمدند در ایام حج یکی از کارهایشان مفاخره کردن داد و بیدا کردن و دعوا کردن بوده چون زمینه جمع شدن و تفاخرات بوده

در تفاخرات مسئله کذب و فحش دادن و امثال اینها دیگر جزء کارهایشان می‌شده و امثال اینها و این است که در بعضی روایات دارد در همین روایاتی ذیل «فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ» بعضی‌هایشان می‌گوید فسوق الکذب، در روایت معاویة بن عمار «و سباب الرجل الرجل» فحش دادن و اینها هم داخل در فسوق هست فسوق در واقع کأنّ اینها می‌آمدند دعوایشان می‌شد و ... فسوق و جدال هر دوشان در یک فضا بوده فضای مفاخرات و فضای دادوبیداهایی که به مناسبت جمع شدن در کنار هم. چون مجامع ادبی آنجا تشکیل می‌شده برای تفاخر کردنها و آنها. آنجاها دیگر زمینه اینکه دروغ طرف ببافد و امثال اینها وجود دارد تفاخر حتی در مثلاً دوتا منبری که با همدیگر می‌خواهند تفاخر کنند گاهی اوقات برای اینکه تفاخرش بیشتر باشد منبر جعل می‌کند روضه جعل می‌کند امثال اینهاست این زمینه خب تفاخر این است که دروغ دیگر درست کند. یعنی گناه آشکاری که آن زمان در ایام حج مطرح بوده آن مسئله فسق بوده یعنی هر دوشان، الفسوق اشاره به آن خروج از طریقه مستقیمه در آن مورد هست در مورد حج خروج از طریقه مستقیه متعارفی که وجود داشته مسئله کذب بوده

پرسش: همان باز معاصی لسانی هم باز این دروغ و کذبش مثلاً ... پاسخ: آشکا‌رتر بوده در ایام حج، در ایام حج آن چیزی که بیشتر مطرح بوده اینکه دروغ می‌گفتند به همدیگر فحش می‌دادند برای آن تفاخرات جاهلی وجود داشته و امثال اینها یعنی می‌خواهم بگویم یک نوع مشابهتهایی علاوه بر اینکه ... استشهاد امام علیه السلام جنبه نفی‌اش را فقط می‌خواهد بگوید ولی صرفاً جنبه نفیی‌هم نیست از جنبه اثباتی هم یک مشابهاتهایی هست هر دو هم کأنّ یک نوع تناسبات حکم و موضوع هست که هر دو می‌گوید آن گناهی که مربوط به این مسئله هست آن مربوط بودن گاهی اوقات به اعتبار این است که عقلاء متعارف گناهی که در بحث اخبارات برایشان مطرح هست دروغگویی و در بحث حج آن واقعیت خارجی که وجود داشته آن گناه را به کذب می‌رساند.

پرسش: تناسبات حکم و موضوع می‌گویند یا ... پاسخ: آن الفاظش برای من مهم نیست من غرضم این جهت هست که در هر دو اینها به تناسب اینکه آن حکمی که در اینجا هست آن حکم با چه موضوعی در ارتباط هست به تناسب حکم یک موقعی چون اینجا می‌گوید در حج فسوق نیست در حج چه فسوقی در خارج مطرح بوده؟ کذب و سباب. اینجا هم می‌گوید در اخبارات به نبأ فاسق اعتماد نکنید در اخبارات فسق خبری چی هست؟ فسق خبری کذب است فسق یعنی خروج از طریقه مستقیمه. در حج خروج از طریقه مستقیمه آن زمانها مطرح بوده چی بوده؟ آن خروج از طریقه مستقیمه همین بوده که مثلاً دروغ می‌گفتند فحش و بد بی‌راه و امثال اینها. ناظر به همان مجالس مفاخره‌آمیزی که در ا یام حج برگزار می‌شده می‌خواهم بگویم این هر دوشان به یک معنی این موضوع در ارتباط با حکم حالا این را می‌خواهید یک جواب دوم حساب کنید می‌خواهید مکمل جواب اول قرار بدهید. یکی اینکه خلاصه بگوییم که امام علیه السلام ألا تسمع، فقط برای نفی اراده معاصی از فسوق به این آیه تسمک کرده الا تری، می‌گوید همچنان که در آیه نبأ فسوق به معنای کذب است یعنی فسوق به معنای معاصی نیست اینجا هم فسوق به معنای معاصی نیست جنبه نفی‌اش را امام علیه السلام استشهاد کرده وجه دوم این هست که همچنانی که در آنجا فسوق به تناسبات حکمی که برایش مترتب شده مراد کذب است اینجا هم تناسب حکم با موضوع اقتضاء می‌کند از فسوق کذب اراده شده باشد هر دوش هم جنبه این است که با ملاحظه حکمی که اینجا هست این فسوق به معنای کذب هست. خب این توضیح در مورد این روایت شریف. حالا این روایت البته در سندش ابوجمیله مفضل بن صالح واقع هست که خب مورد بحث هست که آیا ثقه هست یا ثقه نیست؟ حاج آقا ایشان را ثقه می‌دانند در بحثهایشان مفصل در موردش بحث کردند حالا مراجعه کنید به بحث حاج آقا در مورد مفضل بن صالح

پرسش: فسق را به معنای گناه آشکار نگرفته؟ ... پاسخ: نمی‌دانم گناه آشکار باشد یا نه؟ حالا این را ببینید، ببینید در آن روایت ارتباط این روایت جایی بحثی اگر شده باشد این مطلب،

پرسش: حالا از این «لا رفث و لا فسوق» می‌خواهند برسند به اینکه «إن جائکم فاسق به اینکه إن جائکم کاذب»؟ پاسخ: نه برعکس. در روایت می‌گوید «إن جائکم فاسق» به معنای کاذب هست همچنان که در آنجا به معنای کاذب هست در «فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ» به معنای کاذب است آن وقت یک بحث هست این روایت در آن جهتی که ما مورد بحثمان هست خب شما ممکن است بگویید این روایت از این استفاده می‌شود که در آیه شریفه فاسق به معنای کاذب است فقط مشکل این هست که چون روایت استشهاد کرده ممکن است شخصی بگوید این روایت اضطراب دارد و نشود به این روایت تمسک کرد به دلیل اینکه این روایت از آیه شریفه حکم آیه نبأ، حکم آیه «فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ» را استفاده کرده که این حکمش استفاده نمی‌شود یعنی دو جهت برای اضطراب ذکر کند یکی اینکه ظاهر این روایت این است که در آیه نبأ فسوق به معنای کذب است در حالی که آنجا فسوق به معنای کذب نیست ما تقریب کردیم که نه فسوق می‌تواند به معنای کذب باشد مشکلی ندارد دوم اینکه چه ملازمه‌ای هست بین اراده کذب از فسوق در آیه نبأ و اراده مشابه‌اش در آیه «فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ»؟ در واقع این بحث مقدمه هست بر اینکه بگوییم این روایت زید شحام قابلیت استشهاد را دارد و اضطرابی در آن وجود ندارد این است که به نظر می‌رسد روایت قابل استشهاد هست و بنابراین فسوق، فاسق به معنای کاذب هست در نتیجه این نتیجه‌گیری می‌خواهم بکنم اینکه آقایان به این آیه شریفه تمسک کردند برای اشتراط عدالت در مخبر درست نیست. اشتراط عدالت نه این همان وثاقت از آیه استفاده می‌شود و بیشتر از او استفاده نمی‌شود خب این خیلی اثر دارد در بحث حجیّت خبر موثق. در بحث خبر موثق این است که آیا خبر موثق حجت هست یا حجت نیست؟ گفتند که خبر موثق حجت نیست چون

شخصی که غیر امامی هست فاسق است و لا فسق اعظم من عدم الایمان فأیُّ فسقٍ اعظم من عدم الایمان؟ این را مراجعه کنید کلام شهید ثانی این تعبیر هست که استشهاد کردند به آیه «إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ» بر عدم حجیّت خبر موثق. با این تقریب استفاده می‌شود که نه. آن در مال مفهومش نیست منطوقش است آن اصلاً بحثهای مفهوم و این چیزها اصلاً ارتباطی ندارد می‌گوید شرط کرده مخبر باید عادل باشد ما می‌گوییم نه این آیه فقط می‌گوید مخبر صادق باید باشد کاذب نباشد و این ربطی به آن بحث ندارد

پرسش: آن وقت این همه روایاتی که داریم که مثلاً می‌گوید عامه و اینها فاسق‌اند کسانی که ولایت را قبول نداشته باشند فاسق‌اند ... پاسخ: ... مخفف که نیست چون بحث این هست که فاسق در اصطلاح متأخرش در مقابل عادل به کار می‌رود بحث سر این نیست که

پرسش: ... پاسخ: اینجا مراد کاذب است ولی بعداً فاسق یک اصطلاح خاص شده در اینکه فرض کنید می‌گوید پشت سر فاسق نمی‌شود نماز خواند یعنی عادل نباشد بعداً در اصطلاح شرعی، فاسق مصطلح شرعی شده بحث این است

پرسش: متشرعه دیگر؟ ... پاسخ: نه شرعی، اصلاً در کلام خود شارع، خود روایات فاسق در مقابل عادل است در خود روایات ما هست ولی بحث این است که در آیه شریفه فسق به این اصطلاح شرعی متأخر نیست

پرسش: ... پاسخ: بحث سر این است که خروج از طریق مستقیم در همه امور مربوط به شرع هست یا در خصوص این چیز اخبار بعداً هم آن هم فاسق به معنای بعدیش هم به تناسب همین خروج از طریقه مستقیمه است ولی یک معنای خاصی پیدا کرده که این معنای خاص باعث می‌شود که دیگر آن تناسبات حکم و موضوع در تعیین مصداق فاسق دخالت نداشته باشد خب این مرحله است. مرحله دوم کلمه نبأ هست من همین طوری که داشتم مراجعه می‌کردیم دیدم که در مورد نبأ می‌گویند خبر خطیر، خبر ذی شأن، در ضمن کلمات مفسرین بود. این را

مراجعه کنید من نشد یک اجمالاً یک نگاهی کردم در کتابهای لغوی فرصت اینکه خیلی تتبع کافی بکنم نبود این را مراجعه کنید من این بحث را نمی‌خواستم دنبال کنم همین طوری که داشتم مطالعه می‌کردم کلمات ذیل آیه را این بود که نبأ را به معنای خبر خطیر، خبر ذی شأن، خبر مهم امثال اینها معنی کردند این هم دقت بفرمایید این را ما بعداً بحث می‌کنیم من فقط طرحش می‌کنم امروز آن این است که آیا مراد از نبأ لغتاً خبر ذی شأن است یا در خصوص آیه از نبأ مراد خبر مهم است.

پرسش: در ذیل آیه گفتند؟ ... پاسخ: در ذیل آیه

پرسش: ... پاسخ: نه آنجا که کلمه عظیم دارد امثال اینها هست. اما اینجا نبأ معنای خبر مهم، خبر ذی شأن و امثال اینها است که آیا این مطلب درست است درست نیست؟ از کجا در می‌آید یک مطالعه‌ای کنید من یک سری چیزهای دارم که چون می‌خواستم کلمات خود آقایان را ببینم، ببینم این حرفهایی بزنیم با کلماتشان جور در می‌آید جور در نمی‌آید؟ این بحثش را اجازه بدهید فردا بحثش را بکنیم. این هم دو نکته در مورد آیه است. نکته سوم أعوذ بالله من الشیطان الرجیم «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ» حالا قبل از اینکه این نکته را ادامه بدهم تفسیر نبأ در اینکه مراد چی هست در اینکه امر به تبیّن را چطوری تفسیر کنیم مؤثر است آن نبأ فقط حالا بعداً عرض می‌کنم تفسیر اینکه آیا مطلق خبر باشد یا خبر مهم باشد؟ و مراد از مهم بودن خبر چی هست؟ این بعضی از به اصطلاح تفسیرهایی که برای خبر مهم می‌توانیم بکنیم نحوه دلالت، یعنی مفاد وجوب تبیّن را که یکی از بحثهای مهم در آیه نبأ هست آن را تعیین می‌کند.

پرسش: یعنی کجاها خبر فاسق ... پاسخ: نه وجوب تبیّن نفسی هست غیری هست طریقی هست یک چنین بحث مفصلی اینجا هست شهید صدر پانزده صفحه بیست صفحه در مورد این بحث کرده ما حالا بحثش را اجمالاً بعد می‌رسیم.

پرسش: یعنی نبأ ‌چی باشد مهم است؟ ... پاسخ: نبأ چی باشد به نظر من مهم هست در آن بحث. خیلی مورد توجه قرار نگرفته در کلمات آقایان ولی من فکر می‌کنم اینکه مراد از نبأ خبر مهم باشد بنابر بعضی از تفسیرهایش این دخالت دارد تعیین اینکه مراد از آن نبأ ... و آن بحثی که مرحوم شیخ در اینجا مطرح می‌کند که آیا برای اثبات حجیّت خبر عادل با استفاده از این آیه به مقدمه خارجیه اسفأیت نیاز هست نیاز نیست؟ آن بحثها اینکه مراد نبأ چی هست در آن بحث هم دخالت دارد این را هم حالا بعد بحثش را می‌کنیم. حالا فعلاً من تفسیر آیه را می‌‌گویم آن نکاتی از آیه که به نظر می‌رسد که مؤثر هست در آن بحث اصولی آن را بحث می‌کنیم بعد نحوه تأثیرش در آن بحث اصولی را بعداً عرض می‌کنم.

این هم نکته دومی بود که در آیه هست نکته سوم کلمه جهالة هست. جهالة را مرحوم شیخ انصاری به معنای عدم علم گرفته و بنابراین این آیه را می‌گوید ولو ذاتاً هم مفهوم داشته باشد چون تعلیل آیه بین عادل و فاسق یکسان هست بنابراین از آیه شریفه ما نمی‌توانیم استفاده حجیّت خبر کنیم چون اگر هم ذاتاً شرط ظهور در مفهوم داشته باشد اینجا به دلیل تعلیل ظهور ندارد این اشکال، اشکال خیلی قدیمی است در عُدّه شیخ طوسی هم وارد شده تبیان شیخ طوسی هم این هست که تعلیل آیه عدم حجیّت خبر واحد را اقتضاء می‌کند تقریب مرحوم شیخ طوسی در تبیان این هست می‌گوید که اولاً ما مفهوم را برای شرط قائل نیستیم ثانیاً اگر مفهوم هم داشته باشد بین ظهور مفهوم و ظهور تعلیل معارضه هست این دوتا با همدیگر که تعارض کردند به ادله دیگر عدم الحجیة باید تمسک کنیم این طوری تقریب کرده حالا کلام شیخ شاید به این روشنی وارد نشده که حالا آن تعلیل را شما چکار می‌کنید؟ آیا ظهور تعلیل می‌گیرید؟ ظهور شرط در مفهوم داشتن می‌گیرد؟ ولی در کلام شیخ طوسی در تبیان این را مراجعه بفرمایید به این نحو بیان شده. در عُدّه هم هست الان عُدّه را یادم نیست که آن به چه شکل ایشان بیان را ادامه داده. خب مرحوم آخوند در کفایه برای پاسخ این اشکال مطرح کرده که جهالة به معنای عدم العلم نیست جهالة به معنای کار سفیهانه و کار نادرست انجام

دادن است و بنابراین این اشکالی که به تعلیل آیه شده این اشکال وارد نیست در اینجا چند مرحله بحث می‌شود کرد من طرح بحث کنم بعضی نکاتش باشد بعداً ملاحظه بفرمایید یک بحث این است که اگر جهالة به معنای عدم علم باشد آیا اشکال آن اینکه این تعلیل اقتضاء می‌کند عدم حجیّت خبر عادل را آن وارد هست وارد نیست؟ این یک نکته است. نکته دوم اینکه آیا اصلاً جهالة به معنای سفاهت آمده نیامده؟ یا حتماً به معنای عدم علم است؟ به چه دلیل این معنایی که مرحوم آخوند مطرح کردند ثبوتاً یکی از معانی جهالة هست یا نیست؟ نکته سوم اینکه اگر گفتیم که جهالة یکی از معانیش سفاهت است به چه دلیل در آیه به این معنی باشد؟ مجرد اینکه احتمال داشته باشد که جهالة به معنای سفاهت باشد آن آیا باعث می‌شود که ظهور بدهد در اینکه جهالة به معنای سفاهت هست؟ و اجمال آیه را بر طرف کند؟ ممکن است شما بگوییم جهالة دو معنی دارد و این تعلیل با توجه به اجمالی که دارد اجمال تعلیل به معلل سرایت می‌کند و دلیل را مجمل می‌کند این طور نکاتی هست که باید در موردش بررسی کرد این بررسی را ملاحظه بفرمایید فردا در موردشان صحبت می‌کنیم. خب این یک مرحله بود. حالا من یک مقداری الان در مورد جهالة صحبت می‌کنم دلم می‌خواهد دوستان این را ملاحظه بفرمایید موارد کاربرد جهالة را ببینید در آیات قرآنی، روایات که آیا جهالة به معنای عدم علم است یا به معنای سفاهت هست؟

پرسش: اینکه عقل مقابل جهل همیشه استعمال شده این خودش یک ... پاسخ: حالا آن هم حالا صبر کنید.

این را ملاحظه بفرمایید که آیا ... یعنی سؤال این هست که آیا جهالة یک معنی دارد یا دو معنی دارد این را ملاحظه بفرمایید هم کلمه جهالة هم کلمه جهل، البته این دوتا باهمدیگر ملازمه نیستند ممکن است مثلاً جهل معنایی داشته باشد جهالة معنای دیگر داشته باشد ولی به هر حال با توجه به اینها این را مراجعه بفرمایید در موردشان صحبت بکنیم.

من حالا امروز می‌خواهم یک کمی در مورد این مطلب صحبت کنم من فکر می‌کنم ممکن است شخصی بگوید حتی اگر جهالة به معنای عدم علم هم باشد این از این تعلیل، تعلیل منافات با حجیّت خبر واحد ندارد به دو بیان: بیان اول این هست که این آیه در آن «أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ» خودش مفعول‌له که نیست جای مفعول‌له نشسته خب آن مفعول‌له‌ای که اینجا وجود دارد شما می‌‌گویید آن مفعول‌له خشیت هست حزاراً من أن تصیبوا قوما بجهالة، حزاراً. خب شما به جای اینکه خشیت در تقدیر بگیرید، در تقدیر بگیرید که خشیت شدید چون به هر حال قول فاسق احتمال عدم مطابقتش با واقع بیشتر از قول عادل است چرا مطلق خشیت را ... یا اصلاً خشیت را به معنای آن ترقب شدید بگیرید بگویید احتمال زیاد دارد احتمال قوی، لوجود الاحتمال القوی باصابة القوم بجهالة. اگر چنین باشد آن منافاتی با صدر آیه که مفهوم ... اگر مفهوم شما استفاده کنید ذیل چون در این معنی می‌تواند در آن باشد منافاتی با مفهوم ندارد بنابراین چرا شما مطلق الاحتمال مقدر می‌گیرید خشیت را و حزراً ‌را به معنای مطلق الاحتمال می‌گیرد؟ احتمال قوی بگیرد و بنابراین این یک جهت

پرسش: محتمل چه ... پاسخ: نه آنکه بین خبر عادل و خبر فاسق از جهت اینکه محتمل چی باشد که تفاوت ندارد عادل و فاسق هر دو اینها می‌توانند به محتمل قوی باشند به محتمل ضعیف تعلق گرفته باشد.

پرسش: ... پاسخ: نه آنها که در این بحث این جهت دخالت ندارد یعنی فارغ بین عادل و فاسق در این نیست که حالا عادل می‌رود مثلاً خبرهای قوی می‌دهد آنها به اینها که ارتباط ندارد خب این یک نکته که شما چرا تعلیل را به گونه‌ای می‌گیرید که شامل خبر عادل هم بشود تعلیل را می‌شود به گونه‌ای گرفت که فقط اختصاص داشته باشد به خبر فاسق. این یک نکته، نکته دوم اینکه جهالة را شما به معنای عدم علم گرفتید عدم علم فرض این است گرفته شده خب عدم علم به مطابقت خبر با واقع یا عدم علم به اعتبار خبر؟ ممکن است ما بگوییم جهالة یعنی با ندانستن این که این خبر، خبر قابل اعتمادی است. چرا همان بحثی که در مورد

«لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» هم گفتیم علم به اعتبار علم به حجیّت. می‌گوید بدون اینکه،‌با ندانستن به اینکه شما دارید یک خبر درست و حسابی را مرتکب می‌شوید «أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ» یعنی اصابه قوم بکنید بدون معذر کأنّه. وقتی جهالة به معنای جهل به اعتبار شد یعنی بلا مأمنٍ بازگشتش به این می‌شود که بلا مأمنٍ

پرسش: از کجا این در می‌آید؟ پاسخ: خب می‌تواند چیز باشد جهالة که در آن نخوابیده جهالة اینکه هذا الخبر مطابقٌ‌للواقع، جهالة کون ...

پرسش: از آن نادمین نمی‌شود استفاده کرد؟ چون جهل به قول شما متعلقش معلوم نیست باید از مقام فهمید ... پاسخ: نه حالا آن نادمین ممکن است آنها بگویند از خود این خبر پیداست که غیر علم حجت نیست. به خاطر این ندامت استفاده می‌شود چون غیر علم حجت نیست پس

پرسش: اگر آن حجت باشد دیگر ... پاسخ: نه این خودش نفی حجیّت می‌خواهند بکنند می‌خواهند بگویند این کأنّ می‌خواهد بگوید که نفی حجیّت و امثال اینها

نکته‌ای که می‌خواهم در تأیید این مطلب بگویم ظهور تعلیل در امر ارتکازی است آن چیزی که ارتکاز عقلائی هست این نیست که انسان یک چیزی را نمی‌داند انجام نباید بدهد. چیزی را که اعتبار ندارد و مأمن ندارد اگر به آن معنی باشد جهالة به معنای جهل است و مطابقت با واقع باشد آن اصلاً امر ارتکازی نیست یک امر شرعی است خود همین ظهور به این می‌دهد که جهالة اینجا به معنای ندانستن مطابقت خبر با واقع نیست ندانستن اعتبار خبر است یعنی شما تنها به خبر می‌توانید اعتماد کنید که علم به اعتبارش دارید و خبر واحد وقتی چیز هست علم به اعتبارش هست. خب بنابراین به نظر می‌رسد که این طور نیست که اگر ما جهالة را به معنای عدم علم بگیریم مشکل خاصی در این آیه پیش بیاید این تعلیل خیلی در این بحث این اشکالی که مرحوم شیخ طوسی مطرح فرموده و بعد در کلمات بعضی‌ها مطرح کردند قابل پاسخ دادن هست ولو از راههایی غیر از راههای که مرحوم آخوند مطرح کردند حالا بحثهای بعدی این هست خود جهالة

به چه معناست؟ و به چه دلیل جهالة در این آیه به این معنی هست؟ این را هم ملاحظه بفرمایید ما حالا بحث را فردا در مورد مفهوم وصف در آیه صحبت می‌کنیم. حالا اینها یک مقداری بحثهایش نمی‌دانم چقدر این بحث نبأ و جهالة طول بکشد نباید طولانی باشد چون خیلی نمی‌خواهم کش بدهم. بحث اصلی بحث مفهوم وصف هست مرحوم شهید صدر این بحث را طرح کرده ملاحظه بفرمایید. هفت هشت‌تا وجه ذکر کرده ما وجه اول و وجه دومی که ایشان به عنوان اقوی الوجوه ذکر می‌کند آن دوتا وجه را ذکر می‌کنیم فقط یک اشاره‌ای عرض بکنم مرحوم آقای صدر در تقریراتشان یک مقداری تفاوت دارد تقریرات آقای هاشمی با تقریرات آقای حائری هم از جهت شیوه تنظیم و ترتیب و امثال اینها. مثلاً آقای هاشمی وجه دوم را که ذکر می‌کند همانجا پاسخش را می‌دهد ولی در تقریرات آقای حائری وجه دوم را که ذکر می‌‌کند بعد همه وجوه را ذکر می‌‌کند آخر پاسخ این را می‌دهد از جهت شکلی یک تفاوت دارد از جهت محتوی و تقریب این وجوه هم اینها تفاوتهایی دارد به هر دو کلام مراجعه بفرمایید به خصوص کلام آقای حائری که ما محورمان را تقریرات درس ایشان قرار می‌دهم تقریرات آقای حائری قرار می‌دهیم و در مورد آن می‌خواهیم صحبت کنیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»